



داستان ماهی و دریا – قسمت اول

هفته پیش گفتیم که قشریون، با نهایت آشکاری نور خداوند قادر به دیدن آن نیستند. در این باره مرحوم کرمانی اع داستانی را اینگونه بیان میکنند:

ماهی ها شنیده بودند که در جهان آب و دریاها بی کرانی است، لذا حیران و سرگردان به دنبال یافتن آن رفته و دنبال آب میگشتند.

اما پس از مدت ها جستجو حتی یک نشان هم از آن ندیدند و هیچ دریایی را پیدا نکردند و به این خاطر منکر آن شدند.

یکی از ماهی ها گفت: آب و دریا هم حرفی است که یکی از خودش گفته و حقیقتی ندارد.

ماهی دیگری گفت: حتما افسانه ای بوده که گذشتگان میگویند و الا یک نفر آن را دیده بود

ماهی دیگر در تایید حرف قبلی گفت: بله من از ماهی های جهانگرد زیادی پرسیدیم که آنها هم اثری از آب ندیده بوده و از پیدا کردن آن ناامید شده بودند.

ماهی دیگر گفت: من هم از ماهی های دانشمند زیادی پرسیدم که برخی طبیب بودند برخی منجم بودند یکی کیمیا گر بود اما با این حال هیچکدام اثری از آب ندیده بودند.

در آخر یکی از ماهی ها گفت: اگر آب حقیقت نداشت اینقدر صحبت از آن نبود و هزاران سال حرف از آن ادامه پیدا نمیکرد، اگر نه مانند حرف های باطل بسیاری مدتی در زبان ها میچرخید و بالاخره فراموش میشد. و گفت نباید بی جهت دنیا را زیر و رو کنند بلکه باید استاد خاص و کاملی را پیدا کنند تا بتواند آب را به ما نشان دهد. این داستان در هفته های بعد ادامه دارد:...

آن شنیدستی که اندر فهم آب	*** **	ماهیان را گشت روزی دل کباب
هر یکی شد از پیش، در جستجو	*** **	کو بکو گشتی که یا رب آب کو
من شنیدستم بعالم آبهاست	*** **	بحرهای بیحد و بیمنتهاست
هر چه گردیدم ندیدم يك نشان	*** **	در جهان نز بحر و نه از آبشان
این همانا صحبت لاطائلی است	*** **	نیست چیزی بلکه قول قائل است
و آن دگر گفתי که عمرم بی عد است	*** **	سیر من در ملك عالم بیحد است
بس شنیدم بی مسمی نام آب	*** **	جان من از حسرت آن شد کباب
آن دگر گفתי که این بیجاستی	*** **	همچو عنقا اسم بی معناستی
گر بجائی واقعا دریا بُدی	*** **	يك نفر از حال او مخبر شدی
آن قَدَر دیدم سیّاحان حوت	*** **	کز هوای آب، ببریدند قوت
روز و شب اندر طلب بودند زار	*** **	نه یکی نه دو نه سه، بل صدهزار
هیچکس از او ندیده يك نشان	*** **	گر بدی، يك تن بدیدی ز آن میان
این همانا قول بی مغزی بود	*** **	شبهه در ذهن هر جاهل شود
آن دگر گفתי که دیدم ماهیان	*** **	مطلع بودند بر هفت آسمان
از خفایای امور آگه بدند	*** **	جمله روی زمین را پا زدند
خدمت هر يك نمودم سالها	*** **	محرم ایشان بدم در حالها
من ندیدم هیچيك بدهد خبر	*** **	یا بگوید یافتم از آب اثر
این همانا قول خام باطلی است	*** **	قصه از زیب معنی عاطلی است
آن دگر گفתי که بیهوده سخن	*** **	نیست ممکن طول آن اندر زمن

عمر ما هر يك بود چندین هزار	*** **	می شنیدیم آب هر يك از کبار
گر بدي این نام بی معنی و اصل	*** **	رشته این داستان میگشت فصل
خود کجا دیدید باطل مستدام	*** **	که بود اندر جهان نامش مدام
حرف باطل لامحاله طی شود	*** **	از میان نام و نشانش میرود
حل هر مشکل ز شخص کامل است	*** **	هر سخن را اوستادی عامل است
هر متاعی نزد هر استاد نیست	*** **	گندم و جو لایق قناد نیست
شکر از قناد و جو از زارع است	*** **	کیمیا از اوستاد بارع است
از منجم اختر و طب از طبیب	*** **	از فقیهان فقه و حکمت از لبیب
جامه از بزاز و تیغ از صیقلی است	*** **	سم فروشان را شحوم حنظلی است
هر متاعی را ز استادی طلب	*** **	ور نه محرومی و دایم در تعب
حاجت خود را ز هر دکان مجوی	*** **	هرزه در هر کوچه و برزن مپوی
شکر از هند است و تنزو از ختاست	*** **	هند رفتن از پی تنزو خطاست
گر تو را حاجت سوی مغرب بود	*** **	سوی مشرق رفتنت متعب بود
هر چه گردی سوی مشرق پی سپر	*** **	از متاع غرب گردی دورتر
کی ز خودبینان خدا گردد پدید	*** **	کی توان در شب فروغ شمس دید
از حریصان کی توان آموخت زهد	*** **	کسب قرب از بعد هست افزون ز جهد
علم از جاهل طلب کردن خطاست	*** **	نار را از آب جستن کی رواست
اهل نسیان کی تو را ذاکر کنند	*** **	کی بمقصد پشت بر مقصد روند